

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 51-77
Doi: 10.30465/ CRTLS.2021.36734.2265

Psychological Anthropology: A Critical Review of the Book *Culture and Identity*

Asgar Izadi-Jeiran*

Abstract

The relationship between individual and culture as the main subject in psychological anthropology had been engaged anthropologists from the early days of the discipline. *Culture and Identity: The History, Theory, and Practice of Psychological Anthropology* (second edition, 2007) by Charles Lindholm is one of the best and most comprehensive resources in this field. The book is organized into five sections, with thirteen chapters. Lindholm began the book by exploring of self and individual in the culture and thought of the West, then turn to anthropology to show its contribution through ethnographic research. Some classic subjects of psychology such as self, thinking, emotions, and mental disorders are discussed by reference to anthropological legacy. *Culture and Identity* has many strengths including a good and concise review of philosophical approaches, extensive use of data of anthropological fieldworks, grounding the discussions of psychological anthropology in the broader contexts of some events in the scientific community, comprehensiveness of bibliography, and combining theory with experimental examples.

Keywords: Psychological Anthropology, Culture, Identity, Self, Anthropology.

* Assistant Professor of Anthropology, Member of Research Core for Cultural Anthropology,

University of Tabriz, Tabriz, Iran, a.izadijeiran@tabrizu.ac.ir

Date received: 12- 10- 2021, Date of acceptance: 26- 02- 2022



مردم‌شناسی روان‌شناختی:

بررسی کتاب فرهنگ و هویت

اصغر ایزدی جیران*

چکیده

رابطه میان خود و فرهنگ به‌عنوان موضوع اصلی مردم‌شناسی روان‌شناختی از عرصه‌های پژوهشی مهمی است که مردم‌شناسان را از دیرباز درگیر خود کرده است. کتاب فرهنگ و هویت: تاریخ، نظریه، و کاربرد انسان‌شناسی روان‌شناختی (ویرایش دوم ۲۰۰۷) اثر چارلز لیندولم با ترجمه محسن ثلاثی از بهترین و جامع‌ترین منابعی است که به معرفی این شاخه و جریان‌ها و آثار شاخص آن پرداخته است. کتاب در پنج بخش و سیزده فصل براساس رویکرد تلفیقی خود لیندولم سازمان یافته است که در آن رویکردهای روان‌شناختی، مردم‌شناختی، و جامعه‌شناختی را با بررسی ماهیت پیچیده سه سطح روان‌های فردی، ارزش‌های فرهنگی، و سازمان جمعی با یکدیگر تلفیق می‌کند. لیندولم نه‌فقط هویت و فرهنگ، بلکه موضوعات کلاسیک و مهم روان‌شناسی مانند خود، اندیشیدن، عواطف، و اختلال روانی را از طریق میراث مردم‌شناختی به‌بحث می‌کشد. کتاب نقاط قوت زیادی دارد؛ از جمله مرور دیدگاه‌های فلسفی، استفاده گسترده از داده‌های تحقیقات میدانی مردم‌شناس‌ها، قراردادن بحث‌های مردم‌شناسی روان‌شناختی در زمینه بزرگ‌تر اتفاق‌های اجتماع علمی مردم‌شناسی، جامعیت در معرفی منابع، و ترکیب بحث‌های نظری با مثال‌های تجربی. از نقاط ضعف کتاب نقص در یک‌دست‌دیدن فرهنگ‌ها و جوامع غربی و توضیح‌ندادن اصول، مبانی، و روش‌های روان‌کاوی است.

کلیدواژه‌ها: مردم‌شناسی روان‌شناختی، فرهنگ، هویت، خود، انسان‌شناسی.

* استادیار مردم‌شناسی، عضو هسته پژوهشی مردم‌شناسی فرهنگی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

a.izadijeiran@tabrizu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷



۱. مقدمه: مردم‌شناسی روان‌شناختی

کتاب فرهنگ و هویت: تاریخ، نظریه و کاربرد انسان‌شناسی روان‌شناختی ترجمه کتابی است با عنوان *Culture and Identity: The History, Theory, and Practice of Psychological Anthropology* نویسنده کتاب، چارلز لندولم، مردم‌شناس معروفی است که پژوهش‌های میدانی‌اش را در شاخه مردم‌شناسی روان‌شناختی به‌طور خاص با تمرکز بر پشتون‌های پاکستان انجام داده است. لندولم اکنون استاد مردم‌شناسی دانشگاه بوستون در آمریکا است. کتاب مردم‌نگارانه او، به‌نام *بخشندگی و حسادت: پشتون‌های سوات پاکستان شمالی* (۱۹۸۲)، از آثار برجسته در مردم‌شناسی روان‌شناختی به‌حساب می‌آید. از دیگر آثار لندولم می‌توان به *خاورمیانه اسلامی: سنت و تغییر* (۲۰۰۲) و *فرهنگ و اصالت* (۲۰۰۷) اشاره کرد. کتاب فرهنگ و هویت را محسن ثلاثی ترجمه و نشر ثالث در سال ۱۳۹۴ منتشر کرده است. این کتاب در سال ۲۰۰۱ منتشر شده و ویرایش دومش، که مبنای ترجمه مترجم بوده، در سال ۲۰۰۷ چاپ شده است. این کتاب از مهم‌ترین و معتبرترین آثار در حوزه مردم‌شناسی روان‌شناختی است و از این نظر انتخاب درستی برای ترجمه بوده است.

مردم‌شناسی روان‌شناختی از شاخه‌های قدیمی در مردم‌شناسی است که به معنایی بسیار گسترده بر رابطه بین فرهنگ و فرد متمرکز است. کتاب فرهنگ و هویت از کتاب‌هایی است که هدفشان معرفی این شاخه از مردم‌شناسی است. قبل از انتشار کتاب لندولم، چندین کتاب برای معرفی مردم‌شناسی روان‌شناختی منتشر شده بود: مردم‌شناسی روان‌شناختی: رویکردهایی برای مطالعه فرهنگ و شخصیت (۱۹۶۱) با ویراستاری فرانسیس سو؛ مردم‌شناسی روان‌شناختی: درآمدی بر ماهیت انسانی و تفاوت فرهنگی (۱۹۷۹) نوشته اریکا بورگینیون؛ *برساختن مردم‌شناسی روان‌شناختی* (۱۹۸۰) با ویراستاری جورج اسپیندلر؛ *بازاندیشی مردم‌شناسی روان‌شناختی* (۱۹۸۸) با ویراستاری فیلیپ باک، *مسیرهای جدید در مردم‌شناسی روان‌شناختی* (۱۹۹۳) با ویراستاری تئودور شوارتز، جفری وایت، و کاترین لوتس. همین‌طور قبل از ویراست دوم کتاب لندولم، کتاب *راه‌نمای مردم‌شناسی روان‌شناختی: مدرنیته و تغییر اجتماعی-فرهنگی* (۲۰۰۵) با ویراستاری کانرلی کاسی و روبرت ادگرتون هم منتشر شده بود. بعد از اثر لندولم، دو کتاب برای معرفی مردم‌شناسی روان‌شناختی چاپ شده‌اند: *مردم‌شناسی روان‌شناختی: کتاب گلچین متون در باب خود در فرهنگ* (۲۰۱۰) با ویراستاری روبرت لوین، و کتاب *مردم‌شناسی روان‌شناختی برای قرن بیست‌ویکم* (۲۰۱۸) نوشته جک الر. تفاوت‌های کتاب لندولم با

آثار فوق عبارت‌اند از: الف. لیندولم از منابع فلسفی - به‌ویژه در فصول دوم و سوم - و منابع جامعه‌شناختی استفاده زیادی کرده است. او همواره در تمامی موضوعات و بحث‌های سراسر کتاب تلاش کرده است تا از بیش‌های نظری و تجربی موجود در این دو رشته برای نقد یا تکمیل دیدگاه‌ها و داده‌های مردم‌شناختی بهره ببرد؛ ب. لیندولم با رویکرد تلفیقی خاص خودش به مباحث نزدیک می‌شود و داده‌های دیگر مردم‌شناس‌ها را تفسیر می‌کند. رویکرد سه سطحی وی که نگارنده در ادامه مقاله توضیح داده است، مبنایی است که برخی از ابهام‌ها و تناقض‌های ظاهری را حل می‌کند.

کتاب فرهنگ و هویت در پنج بخش و سیزده فصل تنظیم شده است. بخش اول که عنوان «پیش‌درآمد» دارد، مقدمه‌ای برای ورود به موضوع و دیگر فصول کتاب است. بخش دوم با عنوان «فرهنگ و فرد در فلسفه غرب» دو فصل را در بر می‌گیرد و به ترتیب به مفهوم فرد و اصالت اساساً از دیدگاه اندیشمندان و به‌ویژه فیلسوفان از دوران باستان تا دوره معاصر اختصاص دارد. بخش سوم کتاب با عنوان «انسان‌شناسی هستی‌شناسی»، که در واقع مهم‌ترین بخش کتاب است، مستقیماً وارد سهم و نقش مردم‌شناس‌ها و پژوهش‌های میدانی آن‌ها می‌شود. این بخش با چهار فصل به معرفی مکتب فرهنگ و شخصیت، روان‌کاوی فرهنگ، رویکردهای نظری بدیل، و عاملیت اختصاص دارد. بخش چهارم با عنوان «مسائل و برخی از راه‌حل‌های آن» به برخی از موضوعات رایج در مردم‌شناسی روان‌شناختی می‌پردازد، از جمله خود، شناخت، عواطف، و دیوانگی. در نهایت، بخش پنجم کاربردهای مباحث را در دو موضوع عشق و هویت آمریکایی نشان می‌دهد. روش‌شناسی مقاله نقد شکلی و محتوایی کتاب بوده است که در آن ابتدا به مسائل فرمی مانند طرح جلد، صفحه‌آرایی، و سبک جملات پرداخته شده، سپس محتوای کتاب، با مرور فصول، نقاط قوت و ضعفشان بیان شده است.

هدف کتاب آن است که پرسش‌های مربوط به هویت را در بستر فلسفی و مردم‌شناختی گسترده‌تری قرار می‌دهد. به همین دلیل، عمدتاً در اکثر فصول، ابتدا دیدگاه‌های نظری و سپس نتایج یافته‌های مردم‌نگاران ارائه می‌شوند. در آغاز، چارلز لیندولم تعریف مختصری از مردم‌شناسی روان‌شناختی ارائه می‌دهد: مطالعه «ساخت اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی خود» و «ازهم‌گسیختگی و انسجام مجدد، مفهوم‌بندی و تحقق هویت انسان در محیط‌های گوناگون مادی و فرهنگی» (لیندولم ۱۳۹۴: ۳۳). ادعای بنیادی مردم‌شناسی روان‌شناختی از نظر نویسنده آن است که «فرد فقط در چهارچوب یک محیط اجتماعی و فرهنگی وجود

دارد» (همان: ۳۴)؛ ادعایی که بسیاری از پیش‌فرض‌ها و نظریه‌های روان‌شناختی را به‌چالش می‌کشد. روان‌شناسی فرد را در چهارچوب‌های بیولوژی تنگ‌تر و سازوکارهای روانی جهان‌شمول قرار می‌دهد. اثر لیدولم در واقع به‌دنبال نشان‌دادن چگونگی پیوند بین دو رشته ظاهراً ناجور مردم‌شناسی و روان‌شناسی است، اما چگونه می‌توان این پیوند را برقرار کرد درحالی‌که آن دو تفاوت‌های مهمی با یک‌دیگر دارند: فرد/ فرهنگ، آزمایشگاه تصنعی/ میدان طبیعی، جدایی محقق از موضوع/ غرق‌شدن محقق در میدان. آیا این ادغام، به‌قول اندرو بیتی، یک «دورگه خام» (Beatty 2017) خواهد بود؟

۲. مسائل فرمی

در نقد شکلی کتاب، موارد متعددی وجود دارد. طرح جلد کتاب کلیشه نادرستی را تداعی می‌کند که عمدتاً در ایران درخصوص رشته مردم‌شناسی وجود دارد. استفاده از تصاویر و مجسمه‌های متعلق به بومیان آفریقا و استرالیا ذهن بیننده را خودبه‌خود منحرف می‌کند به این‌که مردم‌شناس‌ها فقط در این جوامع کار و تحقیق می‌کنند، درحالی‌که هم‌اکنون محیط‌های غیرقبیله‌ای نیز از میدان‌های مهم پژوهشی برای مردم‌شناس‌ها هستند.

ناشر با استفاده از اندازه فونت، نوع فونت، و فاصله بین سطرها کتاب را بسیار حجیم کرده و به حدود هفت‌صد صفحه رسانده است. نسخه انگلیسی کتاب کم‌تر از پانصد صفحه است. همین امر باعث شده است که گاه بین مطالب و عکس یا جدول مربوط به آن فاصله زیادی بیفتد، مانند شکل ۴-۴ در صفحه ۱۵۵ و مطلب مربوط به آن در صفحه ۱۵۳. در یک مورد در صفحه ۲۶۲ بیش از نیمی از صفحه سفید رها شده است.

سبک مترجم آن بوده که از جملات طولانی زیاد استفاد کند. این امر خواننده را در لابه‌لای سطور طولانی سردرگم و فهم مطلب را برای او دشوار می‌کند. بهتر بود که مترجم جملات طولانی را بشکند.

در بخش منابع فصول، در جاهایی که نویسنده توضیحاتی درباره برخی از آثار داده، متن انگلیسی به همان شکل انگلیسی به‌حال خود رها شده است. لازم بود که مترجم در هر مورد که توضیحی داده شده است، آن قسمت را به فارسی برگرداند. در حالت کنونی، خوانندگانی که به انگلیسی تسلط ندارند، از توضیحات مؤثر و راه‌گشای نویسنده محروم می‌شوند.

در برخی موارد، مترجم خوب عمل نکرده است، مانند عنوان فصل چهارم که «How “Other” is the Other? به «چگونه دیگران وجود دیگری می‌شوند» برگردانده شده که رساننده مفهوم نیست. بهتر بود این عنوان به صورت «چگونه دیگری، دیگری می‌شود؟» ترجمه می‌شد. در ترجمه عبارت به شکل کنونی، تصور می‌شود که در فصل چهارم از تغییر و تحولی در میان «دیگری‌ها» بحث می‌شود، در حالی که محتوای فصل بر این امر استوار است که چه چیزهایی باعث شد تا «دیگری» مردم‌شناختی در غرب ساخته شود: از طریق تفاوت در ادراکات حسی یا مقایسه نمرات آزمون هوش. همین‌طور مترجم می‌توانست در معادل‌یابی برای برخی از اصطلاحات مهم، بهتر عمل کند، مثلاً برای embodiment اصطلاح «بدن‌مند» را بگذارد نه «متجسم».

با وجود این که مترجم مکرر از ویرگول استفاده کرده است تا شاید در میانه جملات طولانی‌اش مکث‌هایی معنادار در خواننده ایجاد کند، در بسیاری از موارد، این علامت نابه‌جا استفاده شده و به مکث‌های بی‌مورد انجامیده است، در حالی که مترجم می‌توانست با حذف این ویرگول‌های بی‌مورد، خواندن متن را روان‌تر و درست‌تر سازد.

اغلب زیرنویس‌های متن کتاب به نام‌های خاص بازمی‌گردند و شمار بسیار کمی از آن‌ها به اصطلاحات و کلمات مهم اختصاص یافته‌اند، در حالی که اگر برعکس بود، مشکل بسیار کم‌تری پیش می‌آمد، چراکه در صورت فقدان زیرنویس برای اسامی اشخاص و مکان‌ها و جوامع، خواننده می‌توانست با مراجعه به بخش منابع فصول بسیاری از موارد را پیدا کند، اما با زیرنویس نکردن بسیاری از اصطلاحات و واژگان مهم و تخصصی، خواننده دقیقاً نمی‌داند که مترجم چه معادل انگلیسی را برگردانده است. مثلاً بحث مفصلی در فصل دهم با عنوان «احساس و هستی»، درباره لاپوشی عاطفی انجام شده است، ولی دریغ از یک زیرنویس. اصطلاح برگردان شده emotional masking است (Lindholm 2007: 280). اگر زیرنویس‌های اصطلاحات به درستی انجام می‌شد، آن‌گاه اصطلاحات نزدیک به هم را می‌شد به خوبی از هم متمایز و با یکدیگر مقایسه کرد. مثلاً نزدیک به این اصطلاح اصطلاح «خویش‌داری عاطفی» است که برگردان مترجم از emotional constraint (ibid.) است.

۳. بررسی محتوایی

در بررسی محتوایی کتاب، ابتدا رویکرد نظری لیندولم معرفی می‌شود، چراکه بر همین اساس است که درک مطالب این اثر ممکن می‌شود. سپس، تحلیل محتوای کتاب به این

ترتیب انجام خواهد گرفت: ۱. ظهور مکاتب مختلف مردم‌شناسی روان‌شناختی از خلال مطالعه مردمان؛ ۲. سنخ مردم‌شناسی روان‌شناختی موجود در فرهنگ و اندیشه غرب؛ ۳. بررسی چند موضوع مهم روان‌شناختی به‌طور تطبیقی در جوامع غربی و غیرغربی.

۱،۳ رویکرد نظری لیندولم

به‌نظر لیندولم، «وجود شخصی» و «محیط فرهنگی» دو قلمروی هستند که مردم‌شناسی روان‌شناختی باید آن‌ها را مطالعه کند. او با وجود این که در کل کتاب می‌خواهد دیدگاه‌های متنوع را مرور کند، رویکرد خاص خودش را از شکل مطلوب مردم‌شناسی روان‌شناختی نیز ارائه می‌دهد: تفسیر دیالکتیکی سه سطح از تجربه بشر. سطح روان را روان‌کاوی، سطح سازمان اجتماعی را مطالعات تاریخی و جامعه‌شناسی، و سطح ساخت معنا را مردم‌شناسی بررسی کرده است. لیندولم مردم‌نگاری را بهترین روش برای رسیدن به این تفسیر دیالکتیکی می‌داند (Lindholm 2007: 40-41).

رویکرد نظری لیندولم دارای این مقدمات است: اول، او هم نمی‌خواهد افراد را صرفاً بازتاب‌هایی بپندارد که اقتدار فرهنگ را در اندیشه، کردار، و احساساتشان منعکس می‌کنند. بدون انکار وزن سنگین فرهنگ، زبان، و تاریخ باید توجه کرد که افراد عواطفی نیز دارند که نمی‌توانند تبیینشان کنند، اندیشه‌هایی که جرئت بیان رسایشان را ندارند، رؤیاهایی دارند که نمی‌توانند آشکار سازند، و آرمان‌هایی که هرگز نمی‌توانند محققشان کنند. دوم، به‌نظر لیندولم، نه تنها انسان‌ها متعارض‌اند، بلکه فرهنگ هم متعارض است. فرهنگ نه یک کل نمادین و منسجم که به‌گونه‌ای کلی بر اعضایش تحمیل می‌شود، بلکه هم‌چون وسیله‌ای است برای هدایت کردن، محدود ساختن، و تغییر شکل امیال بشری. فرهنگ موجودیتی دسته‌جمعی است که برای اعضایش نقش‌ها، هویت‌ها، و اخلاقیاتی فراهم می‌سازد تا کارآیی گروه را بیش‌تر سازد. فرهنگ نظامی است پیچیده که نخستین وظیفه‌اش بقا از طریق سازگار ساختن خودش با الزام‌ها و فشارهای بوم‌شناختی، سیاسی، اقتصادی، ساختاری، و فنی است. سوم، جوامع فقط وسایل حل مسئله و فرافکنی‌های نمادین امیال تصعید یافته نیستند، بلکه سازمان‌هایی برای تولید معنا هم به‌شمار می‌آیند. عدم تعین، قابلیت تخیل، اضطراب وجودی، و سردرگمی‌های نوعی ما همگی پیوسته به ما فشار می‌آورند تا جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم کم‌وبیش معنادار سازیم، ولی این نظام‌های معنایی لزوماً ناکامل، ناسازگار، دوپهلوی، و ناراضی‌کننده‌اند.

چارلز لندولم یک الگوی نظری ارائه می‌دهد: ماهیت پیچیده رابطه بین سه سطح درهم‌تنیده ارزش‌های فرهنگی، سازمان اجتماعی، و روان‌های فردی. او این الگو را در کار میدانی‌اش در میان پشتون‌های پاکستان شمالی به کار می‌بندد. لندولم در کتاب *بخشنده‌گی و حسادت: پشتون‌های سوات شمال پاکستان* (۱۹۸۰) نشان می‌دهد که پشتون‌ها درگیر رقابت برای نظارت بر منابع کم‌یاب زراعت‌اند و استقلال و افتخار ارزش دارد. در ساختار اجتماعی برابرگرا، هرگونه پیروزی نهایی تقریباً ناممکن است، اعتماد کم است، و روابط شخصی سرشار از تنش و اضطراب است. ارزش‌های فرهنگی پشتون‌ها مردها و زن‌ها را از هم جدا می‌کند و در نتیجه خانوار مکانی برای آرامش نیست. زن‌ها این تنازع را در رابطه با فرزندان‌شان جیران می‌کنند، ولی از مردها انتظار می‌رود فاصله آبرومندانه با خانواده را حفظ کنند. از طرف دیگر، با وجود جو تنازع‌آمیز جامعه، مهمان‌نوازی و دوستی مردانه با بیگانگان ستایش می‌شود. در واقع عواطفی که با پیوند اجتماعی و مهربانی همراه است و در قلمرو خشن زندگی روزانه برای مردان منع شده، در آداب مهمان‌نوازی و جست‌وجوی آرمانی «دوست کامل» متجلی می‌شود. به این ترتیب، در میان پشتون‌ها، امیدها و آرزوهای فردی در چهارچوب فرهنگی بزرگ‌تر ساختار می‌گیرد و در قالب همین چهارچوب، جایی برای مقاومت در برابر آن نیز تدارک دیده شده است.

۲,۳ مردم‌شناسی روان‌شناختی و مطالعه جوامع غیرغربی

از بخش سوم، بحث‌ها بر مردم‌شناسی متمرکز می‌شود. دو هدف بنیادی رشته مبنایی قرار می‌گیرد که کل فصول بعدی کتاب حول آن‌ها می‌گردند: ۱. از چه جهاتی «ما»، یعنی غربی‌ها، با «آن‌ها»، یعنی غیرغربی‌ها، تفاوت داریم؟ ۲. آیا همه ما انسان‌ها زیر تفاوت‌های ظاهری شباهت بنیادی باهم داریم؟ این دو پرسش به این مسئله بازمی‌گردند که ما به‌عنوان افراد بشر تا چه حد ساخته و پرداخته فرهنگی هستیم که در آن زندگی می‌کنیم و چه قدر محصول یک نوع ماهیت بنیادین و فراگیر بشری هستیم. دو روش تحقیق در مردم‌شناسی، یعنی مردم‌نگاری یا مطالعه موردی و تحلیل مقایسه‌ای، به ترتیب به این دو مسئله پاسخ می‌دهند.

بخش سوم در چهار فصل به بنیادهای مکتب فرهنگ و شخصیت، رویکرد روان‌کاوانه در بررسی فرهنگ، رویکردهای تطبیقی، و عاملیت می‌پردازد. فصل چهارم با عنوان «چگونه دیگران وجود دیگری می‌شوند؟»، به برخی از موضوعات مهم روان‌شناختی اختصاص دارد

که مردم‌شناس‌ها سعی کردند آن‌ها را در جوامع غیرغربی بررسی کنند؛ ازجمله ادراک، اندیشیدن، هوش، و شخصیت (Lindholm 2007: 142-159). نخستین سفرهای تحقیقاتی مردم‌شناختی به‌رهبری ریورز به مقایسه ادراک بین مردمان ملانزی و انگلیس دست زدند. نتایج نشان داد که تفاوت‌های موجود بیش‌تر محصول یادگیری‌اند، نه شرایط زیست‌شناختی. موضوع دیگر بررسی هوش به‌روش بین‌فرهنگی بود. آنچه آزمون‌های هوش درمیان مردمان غیرغربی نشان می‌دهد نه هوش بومیان، بلکه درجه وابستگی فردی به عرف‌ها و ارزش‌های فرهنگی است. این آزمون‌ها بیش از هرچیز تمایز را نشان می‌دهند: یادگیری درمیان مردمان پیشامدرن خصلتی عملی، زمینه‌ای، و شخصی دارد و کودکان از طریق تقلید یاد می‌گیرند. درمقابل، یادگیری درمیان مردمان مدرن خصلتی انتزاعی، تعمیم‌یافته، و صوری دارد و کودکان در مدرسه آموزش می‌گیرند.

لیندولم در ادامه (ibid.: 161-178) جایگاه مباحث روان‌شناختی را در دو چهره بنیان‌گذار مردم‌شناسی بریتانیا و آمریکا نشان می‌دهد. هم برانیسلاو مالینوفسکی و هم فرانتس بوآس موضوعات روان‌شناختی را درون پژوهش‌های کل‌گرایانه‌شان قرار می‌دهند. مالینوفسکی معتقد بود انسان‌ها در هر جای جهان افراد عمل‌گرایی هستند که می‌خواهند با کم‌ترین تلاش ممکن نیازهای بنیادی و اصلی‌شان را برآورده سازند. از نظر مالینوفسکی، فرهنگ اساساً برای حل مسائل و فراهم‌کردن نیازهای بنیادی مردمی است که سازنده آن‌اند. بوآس تجربه‌گرایی رماتیک معرفی می‌شود که با کار میدانی‌اش به این نتیجه رسیده بود که ادراک انسان‌ها با پیش‌پنداشته‌های فرهنگی درباره واقعیت دگرگونی می‌پذیرند.

مهم‌ترین قسمت فصل «بنیادهای مکتب فرهنگ و شخصیت» است (ibid.: 179-194) که در سراسر فصول بعدی مکرر به آن ارجاع داده می‌شود. همین مکتب بود که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به‌طور جدی به‌دنبال پیوند دادن مردم‌شناسی با روان‌شناسی برآمد. ادوارد سایپر، روث بندیکت، و مارگارت مید، که همگی شاگردان بوآس بودند، مکتبی را پدید آوردند که به‌طور متمرکز مسائل اساسی دو رشته را به‌هم پیوند می‌دادند. به‌نظر سایپر، فرهنگ را از همه بهتر می‌توان به‌عنوان قرینه شخصیت در نظر آورد. هر شخصیت فرهنگی بی‌همتا است و مقایسه‌ناشدنی با فرهنگ‌های دیگر. سایپر معتقد بود که باید یک شخصیت تعمیم‌یافته به‌عنوان نمونه یک جامعه معین وجود داشته باشد. بندیکت، در آثار مشهورش *الگوهای فرهنگ* (۱۹۳۴) و *گل داوودی و شمشیر* (۱۹۴۶)، باور داشت که هر جامعه‌ای بخشی از طیف رفتار ممکن بشری را انتخاب می‌کند و برای اعضایش الگوی منسجمی

برای احساس، تفکر و کنش فراهم می‌آورد. به نظر بندیکت، بیش‌تر افراد مسیری را در پیش می‌گیرند که در فرهنگشان حاضر و آماده باشد و به همان گونه‌های شخصیتی تبدیل می‌شوند که از پیش برایشان فراهم شده است. مارگارت مید بر آن بود که فرایند اجتماعی کردن بر همه چیرگی دارد و جهان‌های فرهنگی منسجم و هماهنگی فراهم می‌سازد. به همین علت است که در کتاب *بلوغ در ساموا* (۱۹۲۸) نشان می‌دهد دختران ساموایی اضطراب رایج در دوره بلوغ در آمریکا را کم‌تر تجربه می‌کنند. همین‌طور مید در کتاب *سکس و خلق و خو در سه جامعه ابتدایی* (۱۹۳۵) آشکار می‌کند که نقش‌های متناسب مردان و زنان آمریکایی در فرهنگ‌های دیگر تفاوت دارد.

لیندولم نقدهای مهم وارد بر مکتب فرهنگ و شخصیت را هم مطرح می‌کند؛ مواردی که در سراسر فصول بعدی هم به شکل‌های مختلفی تکرار می‌شوند: فرض‌های مفهومی فرهنگ یک پارچه و تطبیق کامل، حذف عامل فعال مردمی، و بی‌اهمیت‌انگاشتن تعارض. به نظر لیندولم، بنیان‌گذاران این مکتب مسئله رابطه میان فرد و فرهنگ را با لاپوشانی حل کردند. الگوی پیچیده‌تر و دیالکتیکی‌تر فرهنگ و شخصیت را همسر دوم مارگارت مید ارائه داد. بیش‌تر گریگوری بیتسون در *ناون* (۱۹۳۶) بر تعامل پویای نیروهای فرهنگی متخالف استوار است. مردان و زنان با انگیزه‌هایی عاطفی (اتوس) متفاوتی برانگیخته می‌شوند که برآورده ساختن کامل آن‌ها ناشدنی است و برای همین، مردمان یا تمول در گینه نو باید عواطف ممنوع‌شده در زندگی روزانه را در حوزه‌های نمادین مناسبی بروز دهند و تخلیه کنند.

فصل پنجم، «روان‌کاوی فرهنگ»، تلاش مردم‌شناسانی را نشان می‌دهد که به دنبال ارائه الگوی روان‌کاوانه‌تری از رابطه بین فرد و جامعه بودند. مکتب فرهنگ و شخصیت نقطه آغاز پدیدآوردن نوعی مردم‌شناسی فرویدی بود: توجه این مکتب به اهمیت حیاتی آموزش‌های دوره کودکی در شکل‌گیری شخصیت در بزرگسالی. مارگارت مید به دانشجویانش یاد می‌داد که به دستورالعمل‌های شیردهی و آموزش عمل دفع به کودکان توجه کنند. باوجوداین، کشمکش میان الگوهای مردم‌شناختی مکتب فرهنگ و شخصیت و الگوی روان‌کاوانه وجود داشت:

- فرهنگ خودمختار، بی‌همتا، و متفاوت/ بیان نمادین امیال سرکوب‌شده در همه فرهنگ‌ها؛

- انسان‌های انعطاف‌پذیر و تطبیق‌پذیر/ انسان‌های دوپهلوی؛

- ناخودآگاه به‌عنوان مخزنی از نمادهای فرهنگی / ناخودآگاه سرشار از سایق‌های متعارض؛

- فقدان کشمکش بنیادی بین فرد و جامعه / مقاومت افراد در برابر ادغام در جامعه.

لیندولم معتقد است که می‌توان بین این دو الگو آشتی برقرار کرد. به‌نظر او، تفسیر فرویدی درباره داده‌هایی کاربردی دارد که از نظر عاطفی روشن، از نظر نمادین غنی، و به‌لحاظ انگیزشی نیرومند باشند. هم‌چنان‌که تحلیل رؤیاها و نشانه‌های روان‌رنجورانه بیمار به آگاهی از شرایط عینی زندگی او نیاز دارد، تحلیل مواد فرهنگی نیز به آگاهی از بوم‌شناسی، سیاست، تاریخ، سازمان اجتماعی، و فلسفه جامعه نیازمند است.

ناکامی مکتب فرهنگ و شخصیت در ایجاد پیوند رضایت‌بخش بین روان‌کاوی و مردم‌شناسی ره‌یافت‌های نوفرویدی را پدید آورد. این رویکرد جدید در کارهای آبرام کاردینر، دوبوا، و اریک اریکسون بروز یافت (Lindholm 2007: 214-229). کاردینر با اثر مهمش، *فرد و جامعه او: روان‌پویایی سازمان اجتماعی بدوی* (۱۹۳۹)، بر وزن نسبی نهادهای گوناگون فرهنگ بر تأثیرگذاری در شخصیت تأکید می‌گذارد: نهادهای اساسی مانند تقسیم کار و نهادهای فرعی فراقکنانه مانند دین، اسطوره، و هنر. نهادهای بنیادی بر تحول خویشتن در خانواده تأثیر مستقیمی می‌گذارند و دگرگونی در این نهادها لزوماً به تغییر شخصیت و سپس نظام‌های فراقکنی می‌انجامد. دوبوا در کتاب *مردمان آلتور* (۱۹۴۴) نظریه کاردینر را در کار میدانی‌اش در ملائزی به‌کار می‌بندد: الزام زنان به‌کار زیاد در مزارع باعث عدم مراقبت از کودکان می‌شود. آن‌ها به بزرگ‌سالی تبدیل می‌شوند که ناتوان از برقراری پیوندهای شخصی و سرشار از بدگمانی و بی‌زاری، اسطوره‌های خدایان مکار و فریب‌کار، فولکلور دشمنی با مادر، بی‌عاطفگی، و فقدان هنر پدید می‌آید. اریکسون با اتخاذ رویکردی وبری معتقد است که ناکامی‌ها فرد را به تعقیب هدف‌ها و ارزش‌های فرهنگی ترغیب می‌کنند. عملکردهای بی‌چهره‌بزرگ کردن کودکانی را پرورش می‌دهد که در مرحله معینی از رشدشان تثبیت می‌شوند، اما به‌نظر اریکسون، و برخلاف فروید، این تثبیت خصلتی روان‌رنجورانه ندارد، بلکه به اعضای جامعه اجازه می‌دهد در چهارچوب فرهنگشان کارکرد درستی داشته باشند. اریکسون در کتابش، *کودکی و جامعه* (۱۹۵۰)، مکرر به نمونه قبیله سو در آمریکای سرخ‌پوست ارجاع می‌دهد. شیردهی افراطی با جریان آزاد دهانی به ارزش فرهنگی بخشندگی و مجازات گازگرفتن سینه به خشمی منجر می‌شود که در شکل شجاعت در شکار و جنگ تخلیه می‌شود.

علايق فرویدی در ترکیب جدید در مکتب فرانکفورت هم ظهور می‌کند (Lindholm 2007: 229-236). متفکران این مکتب به‌جای جنبهٔ انسجام‌بخش فرهنگ، به سرکوبی و خشونت در خانواده پرداختند؛ و به‌جای آموزش دفع و ازسیرگرفتن، به الگوهای اقتدار در خانواده و سراسر جامعه. مثلاً شخصیت اقتدارگرا در مجموعهٔ خانوادهٔ متشکل از پدر سخت‌گیر پدرسالار و دور از دست‌رس، کودک و مادر بسیار نزدیک ولی بدون قدرت پدید می‌آید. نتیجه خویشتن‌های ضعیفی است که به‌آسانی به ستم تن می‌دهند.

در پی بی‌اعتباری مکتب فرهنگ و شخصیت در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، فصل ششم بدیل‌هایی را معرفی می‌کند. مردم‌شناسی تطبیقی وایتینگ‌ها یکی از آنهاست (ibid.: 252-266). جان وایتینگ و بئاتریس وایتینگ بررسی فرهنگ و شخصیت را دوباره به صحنه آوردند، ولی با برآورد کمی تأثیر فرهنگ در شخصیت از طریق تحقیق دقیق و علمی و تصدیق‌پذیر. آن‌ها پژوهشی آرشیوی دربارهٔ ۵۶ جامعه انجام دادند: طرح فرضیه‌ها، جداکردن عناصر مشابه در فرهنگ‌ها، آزمون فرضیه، و برقراری روابط علی. هدف آنان اثبات اعتبار نظریهٔ روان‌کاوی بود. نتیجهٔ یافته‌ها این بود که تشریفات خشن ورود به بزرگ‌سالی در جوامعی اجرا می‌شود که مردان بزرگ‌سال نقشی تعیین‌کننده دارند و مراسم آبستنی نمادین مردان در جوامعی برگزار می‌شود که مردها چنین نقشی ندارند. وایتینگ‌ها با نگرانی از مسائل برقراری هم‌بستگی میان عناصر فرهنگی به‌گونه‌ای خارج از زمینهٔ محیطی، طرح بلندپروازانهٔ مقایسه‌ای با اعزام شش گروه مردم‌نگار آموزش‌دیده به شش جامعهٔ متفاوت را عملی کردند. با دخل و تصرف‌های فراوان آماری، تفاوت‌های رفتار کودکان به دو عامل پیچیدگی فرهنگی و ساختار خانگی نسبت داده شد. کودکان در جوامع پیچیده‌تر، وابسته‌تر و سلطه‌جوتر بودند، ولی در جوامع کم‌تر پیچیده، بامحبت‌تر و مسئول‌تر. هم‌چنین، کودکان در خانوارهای هسته‌ای اجتماعی‌تر و صمیمی‌تر بودند و در خانوارهای گستردهٔ پدرسالار قدرت‌طلب‌تر و پرخاش‌گرت‌تر. کار وایتینگ‌ها به‌شدت نقد شد، از جمله از این نظر که فرهنگ هم در میان متغیرهای پرشمار به یک عامل در میان عامل‌های دیگر تقلیل یافته بود.

مردم‌شناسان درحالی‌که مایوس از پیوند بین روان‌کاوی و نظریهٔ مردم‌شناسی بودند، به‌دنبال الگوهای بدیل در جاهایی دیگر می‌گشتند (ibid.: 267-293). چارلز پیرس، فیلسوف و زبان‌شناس آمریکایی، استدلال کرده بود که شخصیت یک فرد یا «خود» از طریق تبادل اجتماعی نشانه‌های زبانی در چهارچوب اجتماعی فعال از اجراکنندگان نقش ساخته

می‌شود. فیلسوف آمریکایی دیگر، جورج هربرت مید، استدلال می‌کرد که ما تا وقتی وجود داریم که خودهای دیگر وجود دارند و در تجربه ما وارد می‌شوند. توانایی تقلید و بازی نقش در کودکان واکنش‌ها و رویکردهای پذیرفته‌شده اجتماعی را در خود شخص به صورت دیگری تعمیم یافته تثبیت می‌کند. نظریه خود مید بر دو نویسنده، ابروینگ هالوول و ابروینگ گافمن، آشکارا اثر گذاشت. ابروینگ هالوول، که مقاله کلاسیک «روان‌شناسی و مردم‌شناسی» (۱۹۵۴) را نوشته، با کار در میان قبیله اوجیبوا کانادا، معتقد بود همه انسان‌ها باید یک موجودیت بازاندیشانه باشند. از نظر هالوول، واقعیت عینی همان است که فرد طبق دستورهای فرهنگی تجربه‌اش می‌کند. این واقعیت همان جهان‌بینی است و نحوه نمایانده شدن جهان به آدم‌هایی که به آن می‌نگرند. مقاله مشهور هالوول «هستی‌شناسی، رفتار، و جهان‌بینی اوجیبوا» (۱۹۶۰) مردمانی را نشان می‌دهد که در جهان مبهمی پر از دشمنان بالقوه می‌زیند. کل شخصیت اوجیبوایی حاصل تلاش مستمر برای نظارت بر عواطف نیرومند، حفظ توازن اجتماعی، و اجتناب از خطر ناراحت کردن دیگران است. ابروینگ گافمن، با انجام دادن تحقیق میدانی در هتلی در ایرلند، زندگی انسان‌ها را به صحنه تئاتر تشبیه کرد: بازیگرانی که پیوسته می‌کوشند نقش‌هایشان را به خوبی اجرا کنند و توهم واقعیت را پابرجا نگه دارند. از نظر گافمن، هیچ‌گونه خود واقعی وجود ندارد، بلکه فقط نقش‌هایی وجود دارند که به گونه‌ای اجتماعی ساخته می‌شوند.

مردم‌شناسان دیگر چالش‌های مکتب فرهنگ و شخصیت را به شیوه آشکارتری مطرح کردند و الگوهای جدیدی ارائه دادند. والاس، لوین، و اسپرو مردم‌شناسان پیش‌روی بودند که کوشیدند تنوع و گوناگونی را در نظریه فرهنگ جای دهند. آنتونی والاس زنده تیر خلاص به مفهوم شخصیت مشترک بود. او با انجام دادن تحقیق میدانی در میان سرخ‌پوستان توسکارورا متوجه شد که فقط یک‌سوم آدم‌های نمونه‌اش شخصیت مشترک داشتند. او مخالف برداشت از فرهنگ به عنوان پدیده ایستا، ثابت، و یک‌نواخت شد و این که شخصیت بازتاب مستقیم فرهنگ است. او در عوض فرهنگ را پدیده‌ای شناور و چندسویه و دگرگونی‌پذیر می‌دید که ویژگی‌اش گوناگونی پیوسته‌متغیر و تنوع فردی و گروهی است. برای والاس، فرهنگ چهارچوبی شناختی و اخلاقی است که افراد می‌توانند در آن مسائلشان را حل کنند و پی‌آمدهای رفتارشان را به گونه‌ای کم‌وبیش دقیق پیش‌بین کنند. توجه والاس به روابط متضاد و تکمیلی بودن نقش‌ها بود. از نظر او، تفاوت و تناقض اجزای ضروری هر نظام فرهنگی‌اند.

رابرت لوین، با فرارفتن از سطح رفتار والاسی، به‌طرف درک ریشه‌های روان‌شناختی ژرف‌تر کنش رفت. مردم‌نگاری شخص‌محور (person-centered ethnography) بهترین راه است. هر کوششی برای پیش‌بینی رفتار اشخاص باید آمادگی‌های درونی آن‌ها را در نظر بگیرد که مبتنی بر فرهنگ‌اند. افراد فقط ساخته‌وپرداخته فرهنگ نیستند، بلکه ماهیت‌های خاص خودشان را دارند که ازسویی، فرهنگ آن‌ها را می‌سازد و ازسوی‌دیگر، آن‌ها فرهنگ را می‌سازند. از نظر ملفورد اسپيرو، انسان‌ها موجودات زیستی-اجتماعی‌اند که فقط در چهارچوب فرهنگ می‌توانند زندگی کنند. فرهنگ برای انسان‌ها چهارچوبی اخلاقی برای رفتار فراهم می‌کند، مفرهایی جمعی برای امیال آن‌ها سازمان می‌دهد، و دفاع‌هایی نمادین در برابر اضطراب در اختیارشان قرار می‌دهد. عجین‌شدن این تکیه‌گاه‌های فرهنگی برای همه یک‌سان نیست، چون خانواده‌ها و تعامل‌های اجتماعی باهم تفاوت دارند و نیز انگیزه‌ها، آرزوها، و دلهره‌های افراد شدت یک‌سانی ندارند.

فصل «خلاقیت و دیگربودگی»، که آخرین فصل از بخش سوم است، معرفی و ارائه نوعی مردم‌شناسی روان‌شناختی است که برای عاملیت شخصی، فرایند، و ابداع اهمیت بیش‌تر قائل است. لیندولم بحث عاملیت و کنش را در آثار مردم‌نگاران و ویکتور ترنر، گانانات اوبیسکر، و وینسنت کراپانزانو نشان می‌دهد. اسپيرو و لوین به قضیه تطبیق و سازگاری علاقه‌مند بودند، اما ویکتور ترنر به نوآوری و مخالفت علاقه داشت. لیندولم معتقد است که او نخستین ره‌یافت فردگرایانه‌تر در رابطه میان فرهنگ و هویت را ارائه داد، همان‌گونه که در آثار مشهورش دیده می‌شود: گسست و پیوستگی در یک جامعه آفریقایی: مطالعه زندگی روستایی نامبوها (۱۹۵۷)، جنگل نمادها: جنبه‌هایی از مناسک نامبو (۱۹۶۷)، و فرایند مناسکی: ساختار و ضدساختار (۱۹۷۷). به‌نظر ترنر، در هر فرهنگی، محرک‌های تهدیدکننده جنسی و پرخاش‌گرانه باعث تحریک شکل‌های نمادین می‌شوند. مناسک برای هدایت عواطف نامقبول وسیله‌ای نمادین است. مناسک معادل اجتماعی خویشتن (اگو) است. ترنر شدت و پیوند عاطفی در اجرای مناسک را مایه تعادل ضروری ساختار اجتماعی می‌داند. مناسک اجرای یک نمایش اجتماعی شفابخش است که از طریق آن هنجارهای جامعه بزرگ‌تر را می‌توان نقض کرد و قلمروهای بدیلی را پیش از بازگشت به زندگی عادی کشف کرد. ضمن اجرای مناسک، تنش‌های میان افراد جامعه، که غالباً بر اثر قهر و ستم‌گری تشدید می‌شوند، به‌صورتی نمادین دگرگونی می‌یابند و مانند درمانی همگانی تأیید می‌شوند.

گانانات اویسکر به دنبال پروراندن نظریه‌ای شخص محور بر پایه دیالکتیک سازنده بین آگاهی فردی و نظام‌های فرهنگی معنی ساز بود. او در کتابش *موی مدوسا: رساله‌ای درباره نمادهای شخصی و تجربه دینی* (۱۹۸۱)، که پژوهشی میدانی درباره مناسبک سریلانکایی هاست، نشان داد که هیچ‌یک از اجراهای مناسبک آن‌ها تکراری نبودند. افراد دارای استعداد خلاقانه از افکار فرهنگی برای تولید و توجیه کنش‌ها معانی یا تصویرهایی استفاده می‌کنند که بیان‌گر نیازهای شخصی و خیالاتشان است. اویسکر بر آن است که در پویایی روانی آسیایی، برخلاف غربی‌های خویش‌دار، جنبه‌های عاطفی عمیق افراد به‌آسانی در مناسبک همگانی بیان می‌شوند. اویسکر روایت‌های فرهنگی فراخور بیان پریشانی روانی در جامعه سریلانکایی را نوعی اشراق روحی دانست.

سومین نویسنده‌ای که روش شخص محور را به کار بست وینسنت کراپانزانو بود، اما با تمرکز بر رابطه عاطفی و روان‌شناختی خودش با مطلعش. او در معروف‌ترین اثرش، *توهمی: پرتره یک مراکشی* (۱۹۸۰)، یک مردم‌نگاری بازاندیشانه را به‌نمایش گذاشت. از نظر کراپانزانو، عمل نوشتن رابطه‌ای مبهم و نامشخص را تغییر شکل می‌دهد و منسجمش می‌سازد. خودها از طریق تبادل متقابل گفتمان ساخته می‌شود. به‌نظر کراپانزانو، مفاهیم مسلم فرض شده شخصیت، منش، فرهنگ، و نظایر آن فقط ادراک متعارفی از ثبات را ارائه می‌دهند که بی‌ثباتی واقعی و طغیان پایان‌ناپذیر امیال را لاپوشانی می‌کنند. چرخش کراپانزانو به طرف زبان و ارتباط و روی‌گردانی از علایق سنتی مردم‌شناختی به سازمان اجتماعی و نظام‌های قدرت بازتاب جنبش تفسیرگرایی است. کلیفورد گیرتز با نقد کارکردگرایی معتقد بود وظیفه مردم‌شناس نه کشف قوانین، الگوها، و هنجارها، بلکه تفسیر شبکه‌های دلالت نمادین و خاص فرهنگی است؛ شبکه‌هایی که آدم‌ها می‌تند و در آن تنیده می‌شوند. درمقابل برداشت عینی از حقیقت، او به بینش ادبی سوق پیدا کرد. مردم‌شناس جهانی را که بازمی‌نماید در واقع می‌سازد. نقد این نوع بازنمایی نقد سبک باید باشد، نه نقد اعتبار. از نظر گیرتز، فرهنگ چیرگی تامی بر اعضایش تحمیل می‌کند، افرادی که بدون مقاومت، هویت‌هایی را می‌پذیرند که بازتاب جهان‌بینی مسلط بر جامعه‌شان است. کار میدانی گیرتز در بالی به‌طور خاص در مقاله «نمایش ژرف: جنگ خروس در بالی» (۱۹۷۲)، او را به این نتیجه رسانده بود که آن‌ها فاقد زندگی درونی‌اند و فقط در یک نمایش فرهنگی گسترده‌تر و بی‌زمان نقش بازی می‌کنند. روان‌شناس فرهنگی، ریچارد شوئندر، هم به پیروی از ستیز گیرتز با اثبات‌گرایی، به مردم‌شناسی مبتنی بر تفسیر شخصی و کیفیت ادبی پیوست. از نظر

او، جهان و فرد در یک حرکت بی‌پایان و چرخش هگلی، ولی بدون مسیر یا امکان هرگونه پایان قطعی، پیوسته در یک‌دیگر رخنه می‌کنند.

مایکل تاسیگ هم با سبکی ادبی کوشید جهان تکه‌پاره‌شدهٔ مطلعان بومی‌اش را با روایتی بریده‌بریده و پراحساس ترسیم و گسست‌های ناشی از قدرت استعماری را بازتولید کند. تاسیگ نویسندهٔ قهار آثار درخشانی چون *شیطان و بت‌وارگی کالا در آمریکای جنوبی* (۱۹۸۰)، *نظام عصبی* (۱۹۹۲)، و *تقلید و دیگربودگی: تاریخی خاص از حس‌ها* (۱۹۹۳) است. نظریهٔ تاسیگ آن بود که تقلید نوعی عمل ارتباطی و یکی‌ساز است و به‌باور انجام‌دهندگانش برای تقلیدکننده قدرت به‌بار می‌آورد. در جوامع ساده، تقلید از ارواح و جانوران نیرومند رواج داشت. با گسترش سرمایه‌داری، آدم‌ها در همه‌جای جهان از غرب تقلید می‌کنند. به این ترتیب، تاسیگ ادعا می‌کند که خود فقط به‌گونه‌ای تخیلی وجود دارد. دربرابر این تفسیرگرایی، نقد ستم‌گری نانسی شپرهیوز قرار می‌گیرد. شپرهیوز در کتاب *تحسین شده‌اش مرگ بی‌عزت: خشونت زندگی هرروزه در برزیل* (۱۹۹۲)، با هدف پیوندزدن مبارزهٔ سیاسی به مردم‌شناسی روان‌شناختی، در کار میدانی‌اش درمیان زاغه‌نشینان برزیل نشان داد که چگونه اقتصاد سیاسی و فرهنگ محلی هرکدام به‌شیوهٔ خود اندیشه، احساس، و عمل مادرانه را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، به‌طوری‌که به کودک‌کشی گزینشی و عدم درگیری عاطفی برای نوزاده مرده می‌انجامد. لیندولم تفاوت شپرهیوز با دیگر مردم‌شناس‌ها را فراتر رفتن از نمایش بسترهای کلی‌تر و نوشتن زندگی‌نامه‌هایی می‌داند که در آن‌ها مطلعان بومی‌اش به افرادی بدن‌مند و زنده تبدیل می‌شوند.

۳,۳ مردم‌شناسی روان‌شناختی جوامع غربی

لیندولم، برخلاف بسیاری از آثار مردم‌شناختی که عمدتاً توجه و تمرکزشان را به جوامع غیرغربی معطوف می‌دارند، در یک بخش از کتابش (شامل فصول دوم و سوم) تلاش می‌کند تا با مروری سریع، جهان فرهنگی و اندیشهٔ موجود در آن را در ارتباط با مفهوم خود به ما نشان دهد. بخش دوم کتاب به واکاوی و ظهور «فرد» در فرهنگ و در نزد فیلسوفان و اندیشمندان مؤثر غرب اختصاص دارد. این بخش با فصل «کشف فرد» به آغازگاه‌ها می‌پردازد. لیندولم به‌طورمتناوب بین ارزش‌های فرهنگی و دیدگاه‌های اندیشمندان برجسته حرکت می‌کند. در فرهنگ یونان و روم باستان، انسان‌ها در روابط خانوادگی و دودمانی غرق شده بودند. آن‌ها فقط برای واحدهای اجتماعی بزرگ‌تر زندگی

می‌کردند؛ موجوداتی نفوذپذیر، با شخصیتی چندگانه و پاره‌پاره. نزد افلاطون، خرد در وجود فرد به جایگاه نخست می‌رسد، بالاتر از عواطف و احساسات. *اعترافات آگوستین* اندیشیدن به خود از طریق جست‌وجوی خداوند از درون را صورت‌بندی می‌کند. کلیسای دیوان‌سالار و فراگیر انتظار پذیرش اقتدار را جا می‌اندازد و نظام فئودالی انعطاف‌ناپذیر را تقدس می‌بخشد. در رنسانس، خدا از صحنه بیرون رانده می‌شود و فرد تحسین می‌گردد. این‌جا تحول شخصی ارزشی مطلق و فی‌نفسه است، نه برای گذار به مرحله‌ای بالاتر. خود با استعداد پیش می‌رود، نه توسط چیزی از بیرون. پروتستان‌ها در جنبش اصلاح مذهبی با انکار امکان آموزش کاتولیکی و از میان برداشتن میانجیان خود و خدا، دلهره‌مربوط به رستگاری را تجربه می‌کنند؛ چیزی که به چرخش درون‌گرایانه ذهن منجر می‌شود. پرهیزکارهای پروتستان درحالی که به عواطف و جسم بدگمان‌اند، از نظم و محاسبه به‌عنوان شیوه‌های برای نظارت بر جان سرکش استقبال می‌کنند (Lindholm 2007: 49-68).

لیندولم در ادامه فصل دوم (ibid.: 68-80) به انگاره‌های نو نزد متفکران و فیلسوفان برجسته می‌پردازد. مونتیینی از طریق مکاشفات بر روان مردم در جریان دگرگونی مداوم تأکید می‌کند. هابز زیر نقاب‌های شرف و اخلاق حقیقت روان‌شناختی قدرت را نشان می‌دهد. دکارت با اتخاذ فرایند روش‌مندانه و دقیق ذهنش را از جسم، تأثیر عواطف، و پیروی از سنت دور نگه می‌دارد و سپس از طریق کاربرد منطق ناب، قضایای چالش‌ناپذیری استنتاج می‌کند، ولی هیوم نشان می‌دهد که خرد به‌تنهایی انگیزه هیچ نوع عمل ارادی نیست، بلکه اسیر سودهای انسان است. سودها هم ساخته‌وپرداخته‌عادت، تمایل، و منفعت‌اند. درمقابل هیوم، کانت بر وجود مطلق و جهانی پیش‌نیازهای منطقی برای فهم و کنش همه انسان‌ها تأکید می‌کند. ذهن دربرگیرنده عالی‌ترین تجلی روح است.

فصل سوم، «اصالت و ابعاد آن»، ادامه فصل قبل است و به برداشت‌های مدرن از خود اختصاص دارد (ibid.: 88-109). این فصل با روسو شروع می‌شود: این جهان اجتماعی است که آزادی ما را از بین برده و در همه‌جا ما را به‌زنجیر کشیده است. رمانتیک‌ها، به پیروی از روسو، موفقیت‌های انقلاب صنعتی با اتکا به ارزش‌های عقلانیت و فردگرایی را به‌خاطر ناتوانی در پدیدآوردن محیط اجتماعی انسانی‌تر نقد می‌کنند. دربرابر رمانتیسم، مکتب فایده‌گرایی بتنام به‌دنبال ایجاد نظامی اجتماعی است که لذت و تولید را به‌حداکثر و درد و اتلاف را به‌حداقل برساند. در این‌جا، سودای اساسی بشر آز است. دیدگاهی ضد فایده‌گرایی، به‌دنبال الگوی نو و پویاتر برای جهان اجتماعی و روانی، دربین فیلسوفان آلمانی پدیدار

می‌شود. هگل معتقد بود تاریخ انسان ماریپیچ بالارونده‌ای از آگاهی است، ولی شوپنهاور باور دارد که تمدن بشر هیچ هدف متعالی‌ای ندارد، بلکه نتیجه عملکردهای کورکورانه اراده یا نیروی حیاتی جهان‌شمول است. مارکس دیالکتیک هگل را از آسمان به زمین آورد و تحقق کامل استعداد انسان را به سرنگونی کامل سرمایه‌داری پیوند زد. از نظر او، روحیات افراد بازتاب دوره زمانی و جایگاه طبقاتی‌شان است. نیچه آرزو را، که در کانون هستی جای دارد، به اراده معطوف به قدرت رساند: انگیزه فطری و بی‌پرده حیوانی برای گسترش و تسلط.

قسمت آخر فصل سوم (ibid.: 110-129) به بازسازی هستی اجتماعی از طریق تلاش‌های سه اندیشمند می‌پردازد: وبر، دورکیم، و فروید. در کار ماکس وبر، انگیزه عمیق انسان‌ها به ساختن نظام‌های معنایی و دنبال کردن معنا به عنوان الگوی خود اهمیت دارد. هر فرهنگی جهان‌بینی ویژه‌اش را می‌پرورانند و همین جهان‌بینی راه‌های حرکت زندگی اجتماعی را فراهم می‌سازد. در کار امیل دورکیم، جامعه برتر از فرد می‌نشیند و می‌خواهد با متناسب کردن قدرتی متعالی به خودش، اعضایش را به وفاداری و احترام به آن وادارد. و به نظر فروید، کل تجربه بشر در واکنش به محرک‌های عمیق و ذاتاً متناقض نهاد، برابر نهاد، و بر نهاد که در هر محیط اجتماعی پیدا می‌شوند، پرورش می‌یابد. دین و فرهنگ این نبرد بنیادی را به گونه‌ای نمادین بیان می‌کنند.

اغلب مثال‌های لیندولم در کتاب از جوامع غیر غربی است؛ جوامعی که بیش‌تر مردم‌شناس‌ها آن‌ها مطالعه کرده‌اند، اما لیندولم در دو فصل به‌طور مفصل به جوامع غربی می‌پردازد. مثال عشق (فصل دوازدهم) و هویت (فصل سیزدهم) می‌توانند بحث‌های نظری صرف غربیان را به زمین واقعی بیاورند. فصل «عشق و فرهنگ» (ibid.: 591-650) به عشق رمانتیک می‌پردازد. لیندولم رابطه عاشقانه را در ارتباط با ارزش‌های فرهنگی و سازمان جمعی جامعه مدرن تحلیل می‌کند. همین رابطه است که خانواده‌ها بر بنیادش شکل می‌گیرند. عشق رمانتیک در جهان رقابت‌آمیز، پرتحرک، و از خود بیگانه‌کننده تجربه‌ای خواستنی است. مفاهیم فردگرایی و انتخاب آزادانه و ارزش مسیحی یگانگی عارفانه و آرزوی سرمایه‌دارانه تصاحب هم‌خوانی دارد. عشق رمانتیک، به‌غیر از غرب، دست‌کم در دولت‌های پیشامدرن وجود داشته است. هم‌چنین، در بین جوامع در یکی دانستن یا جدا کردن عشق رمانتیک و لذت جنسی تفاوت‌هایی وجود دارد. غربیان آن را به هم پیوند می‌دهند، ولی جوامع دیگر نه.

فصل «هویت آمریکایی» (ibid.: 651-707) به دنبال بررسی این پرسش است که چگونه می‌توان واقعیت تفاوت را تأیید کرد، در حالی که طبق آرمان فرهنگی آمریکایی، همه باید باهم برابر باشند. این جا هم لیدولم به تناقض‌های ظاهری روان‌های فردی (تفاوت) و ارزش‌های فرهنگی (برابری) علاقه‌مند است. او استدلال می‌کند که اخلاقی بودن و طبیعی بودن تعقیب فردی کامیابی اقتصادی این تمایزها را پذیرفتنی می‌کند، اما تناقضی دیگر سربرمی‌آورد. در حالی که در عرصه اقتصادی از افراد عادی صحبت می‌شود، در عرصه سیاست، آدم‌ها با پیوندهایی از عشق مشترک و دل‌سوزی متقابل مقدس انگاشته می‌شوند؛ تقدس رهبری سیاسی در برابر عمل‌گرایی کارفرمایان اقتصادی. چون سیاست‌مداران از عهده این ارزش فرهنگی سنگین بر نمی‌آیند، بر اثر عدم تطبیق با جایگاه اخلاقی خوار انگاشته می‌شوند.

۴,۳ مطالعه موضوعات روان‌شناختی در جوامع غربی و غیر غربی

لیدولم، در بخش چهارم در قالب فصول هشت تا یازده، به برخی موضوعات مهم و کلاسیک روان‌شناسی می‌پردازد و نقش پژوهش‌های مردم‌نگارانه را در آن‌ها نشان می‌دهد؛ از جمله خود، اندیشه، عواطف، و دیوانگی. موضوع فصل هشتم «خود» است (Lindholm 2007: 363-407). بسیاری از مردم‌شناسان معتقدند که مقوله خود به‌عنوان پدیده محدود به خود، بی‌همتا، کم‌وبیش یک‌پارچه، و یک کل متمایز تجلی ارزش‌های غربی است و برای بررسی جوامع غیر غربی سودمند نیست. تمایز سه‌گانه گریس هریس بسیار رایج شده است: خود (self) به‌عنوان من تجربی و بازاندیشانه، فرد (individual) به‌عنوان جنبه‌های نوعی و اختصاصی انسان مانند زبان، و شخص (person) به‌عنوان نقش بازی شده در صحنه عمومی. نویسنده، با نشان دادن یافته‌های پژوهش‌گران، کلیشه‌های مرسوم ژاپن جمع‌گرا و آمریکای فردگرا را به چالش می‌کشد. آداب آیینی شده‌ای که ویژگی جوامع جامعه‌محور است لزوماً دال بر نبود عواطف مخمل سازمان اجتماعی نیست، بلکه نوعی نگرانی شایع و واقع‌بینانه را درباره‌ی پی‌آمدهای خطرناک نشان دادن این عواطف آشکار می‌سازد. همین‌طور، کودکان آمریکایی به هم‌خوانی و همکاری با دیگران ترغیب می‌شوند و بر نظارت بر عواطف تأکید می‌شود.

دومین موضوع بخش به خصلت اندیشیدن می‌پردازد و از این رو، پژوهش‌های شاخه مردم‌شناسی شناختی را مطرح می‌کند (ibid.: 413-462). مردم‌شناسان شناختی آمریکایی

در جهت بررسی نظام‌های معنایی از تحلیل عناصر سازنده در حوزه‌های معنایی مانند خویشاوندی استفاده کردند. آن‌ها از طریق مصاحبه نقشه‌های شناختی و رده‌بندی‌ها را ترسیم می‌کردند. در برابر افراط‌های ذهنی‌گرایانه، پژوهش‌گرانی دیگر مانند لاکوف و جانسون استدلال کردند که مقولات پیش‌نمون‌های زبان‌شناختی، به‌ویژه استعاره‌ها و کنایه‌ها، از تجربه‌های عملی جسمانی و عاطفی افراد سرچشمه می‌گیرند؛ نوعی واقع‌گرایی تجربی که بدن را به‌جای فرهنگ می‌نشانند. روان‌شناسی قومی هم در این سلسله از پژوهش‌ها قرار می‌گیرد، با این فرض که انسان‌ها در فرهنگ‌های دیگر، روان‌شناسی‌های خاص منسجم، سازمان‌یافته، و برانگیزاننده‌ای برای خود دارند. مسیر دیگر نظریه‌طرح‌واره است. مردم‌شناسان شناختی مانند روی داندرد، طرح‌واره‌ها یا الگوهای فرهنگی را بسیار پیچیده‌تر و بازتر از پیش‌نمون‌ها و بسیار همانند شبکه‌کامپیوتری ارتباط‌گیرنده در نظر گرفتند. کارهای مردم‌شناسانی مانند کلودیا اشتراوس و نیومی کواین نشان می‌دهند که افراد در برخورد با طرح‌واره‌ها برداشت‌های متفاوتی دارند و ممکن است طرح‌واره‌های متنازعی را هم‌زمان بپذیرند.

سومین موضوع این بخش عواطف است (ibid.: 473-519). بررسی عاطفه موضوع نسبتاً تازه‌ای در مردم‌شناسی است. نویسنده، پس از مروری اجمالی بر نظریه‌های اندیشمندان و به‌طور خاص درباره‌ی عاطفه، بحث فیزیولوژی احساس را پیش می‌کشد. عاطفه محصول واکنش‌های بدنی و تطبیقی (داروین) و غیرتطبیقی (دیوئی) هستند یا ارزیابی موقعیت (شاختر و سینگر). از نظر نویسنده، متعادل‌ترین موضع را سیلوان تامکینز ارائه کرده است: عاطفه یک نظام انگیزش زیست‌شناختی است. «بدون تقویت عاطفه هیچ‌چیز دیگری اهمیت ندارد و با تقویت آن، هر چیزی می‌تواند اهمیت داشته باشد». تامکینز و نظریه پردازان دیگر علاوه‌بر ویژگی‌های جهانی زیست‌شناختی این را نیز پذیرفته بودند که بیش‌تر واکنش‌های عاطفی را می‌توان یاد گرفت، درهم آمیخت، هدایت کرد، تشدید کرد، تقلیل داد، و برحسب درون‌دادهای گوناگون فرهنگی و شخصی می‌توان آن‌ها را تقریباً تا بی‌نهایت تغییر شکل داد. بنابراین به‌قول کارول ایزارد، تفاوت‌های فرهنگی در آشکارسازی و تجربه‌ی احساسات ممکن است نتیجه‌ی رویکردهای متفاوت به آن احساسات خاص باشد و نه تفاوت در خصلت فطری خود عواطف بنیادی.

مردم‌شناسان همواره بر اهمیت کانونی فرهنگ در ابراز و تجربه‌ی احساسات تأکید داشته‌اند. عواطف ممکن است یک‌سره ساخته‌ی فرهنگ باشند. کلیفورد گیرتز در کتابش،

شخص، زمان، و عمل در بالی (۱۹۶۵)، گفته است که مردمان بالی اندونزی جز وحشت صحنه هیچ عاطفه‌ای را احساس نمی‌کنند. جین بریگز در خشم هرگز: پرتره یک خانواده اسکیمویی (۱۹۷۰) گفته بود خشم در میان اینوای‌های آلاسکا وجود ندارد. و میشل روزالدو در دانش و شور: تصورات ایلونگوت از خود و زندگی اجتماعی (۱۹۸۰) مدعی بود ایلونگوتی‌های فیلیپین قابلیت زیادی برای جلوگیری از خشم اعضای قبیله داشتند، چون این عاطفه می‌توانست جامعه برابرگرایشان را نابود کند. پس از مدتی از رواج این مواضع تند درباره اقتدار فرهنگ بر احساسات شخصی، بریگز بود که یافته‌های پیشین خود را شجاعانه بازنگری کرد و متوجه شد که خشم در میان اینوای ناپدید نمی‌شود، بلکه نسبت به آن ترس زیادی وجود دارد و با فنون اجتماعی در روش‌های بچه‌بزرگ‌کردن، خشم را در نظارت دائمی نگه می‌دارند. همین‌طور اونی ویکان در پژوهشی میدانی، برای واریسی تحقیق گیرتز، در اثرش مدیریت قلب‌های سرکش: فرمول بالایی برای زیستن (۱۹۹۰) نشان داد که مردمان بالی زیر ظاهر آرامشان قلب خود و دیگران را دیگ جوشان سوداها می‌بینند. آشکارکردن احساس افراد را در معرض حمله دشمنان قرار می‌دهد. به نظر ویکان، درست همین قیافه همیشه‌شادان است که نشان‌دهنده ژرفای ذهن متلاطم اهالی بالی است. لرزشی در مژگان و کم‌ترین برافروختگی سیما احساسات به شدت پنهان‌شده این آدم‌ها را برملا می‌کند. گیرتز گول ظاهر را خورده بود.

چهارمین موضوع این بخش انحراف و دیوانگی است (Lindholm 2007: 527-577). در برابر دیدگاه روان‌شناسان بالینی که تفاوت‌های فرهنگی را صرفاً سرپوشی می‌دانند بر روی یک علیت مشترک زیست‌شناختی - عصبی، فرهنگ نقش مهمی ایفا می‌کند، مثلاً در آشکارا نشان‌دادن حالت‌های نابه‌سامانی روانی یا پنهان‌کردن آن‌ها؛ تعریف بیماری روانی، این‌که به عوامل فردی تأکید شود، هم‌چون در آمریکا، یا عوامل اجتماعی؛ و شکل بروز ناراحتی‌ها به صورت بدن‌مند، هم‌چون در اغلب فرهنگ‌های سنتی یا روانی مانند غرب. هم‌چنین، یک رفتار در محیط‌های فرهنگی گوناگون تفسیرهای متفاوتی دارد: خودآزاری پارانوئید در آمریکا قدیس مورداحترام در مدیترانه است؛ شخص‌زدایی در غرب نشان اشراق در بین مرتاضان هندی است؛ کناره‌گیری و اندوه افسردگی در غرب اوج خردمندی در سریلانکا محسوب می‌شود. درخصوص اختلال‌های روانی سخت مانند اسکیزونی، افراد در جوامع جهان‌سوم خیلی زودتر و کامل‌تر بهبود می‌یابند، به‌خاطر حمایت بی‌دریغ خانواده، مناسبک شفابخش یک‌پارچه‌کننده، نبود هرگونه داغ‌نگ، سادگی نسبی محیط، و نسبت‌دادن علت

بیماری به عامل بیرونی مانند تسخیرشدن توسط ارواح. در برخی از جوامع، افراد پریشان‌حال ایفاگر نقش‌های اجتماعی مثبت و باارزشی چون شمن یا درمان‌گرند.

۴. نقاط قوت و ضعف در محتوا

کار محسن ثلاثی در انتخاب کتاب فرهنگ و هویت برای ترجمه انتخاب درستی بوده است. اندرو بیتی (۲۰۱۹) کتاب لیندولم را جامع‌ترین اثر درباره مردم‌شناسی روان‌شناختی ارزیابی می‌کند. نقاط قوت کتاب فراوان است و می‌توان برخی از آن‌ها را به شرح زیر برشمرد:

۱. تسلط نویسنده بر منابع فلسفی درباره موضوعات روان‌شناختی. با این‌که لیندولم تخصص مردم‌شناسی دارد، در اکثر بحث‌ها توانسته از منابع فلسفی مربوط به‌طور موجزی استفاده کند. استفاده کاربردی نویسنده باعث شده است تا در بحث‌های مختلف، خواننده در میان نقل‌قول‌های طولانی یا تطویل بی‌مورد نظر یک فیلسوف گم نشود.

۲. جامع بودن اثر از ویژگی‌هایی است که در کتاب‌های مشابه، البته تا قبل از ۲۰۰۷ که سال انتشار اثر است، کم‌تر رعایت شده است. لیندولم مهم‌ترین موضوعات روان‌شناختی را در قالب فصول سیزده‌گانه کتاب جای داده است. تسلط نویسنده بر منابع مربوط به این موضوعات متنوع نیز ستودنی است.

۳. لیندولم در صفحات اول فصول که نقش‌گشاینده بحث‌ها را دارند، خلاقیت به خرج داده است، به این نحو که معمولاً به یک گزارش مردم‌نگارانه یا یک تجربه زیسته در میان مردمان غیرغربی و یا یک اتفاق مهم در اجتماع علمی مردم‌شناسی اشاره می‌کند. این صفحات گشاینده در واقع بینشی فشرده و به زبان ملموس هستند که ذهن خواننده را برای مطالب سنگین فصول آماده می‌کنند.

۴. چکیده فصول به خوانندگانی که در اولین برخورد با فصول در میان مطالب مختلفی سردرگم شده یا آن‌ها را به‌خوبی درک نکرده‌اند کمک می‌کند تا در دو یا سه صفحه نکات کلیدی فصل را با بیانی دیگر دریافت کنند. با داشتن چکیده‌ای در ذهن، خواننده می‌تواند بار دوم فصل را به‌طور ساختارمندی بخواند.

۵. لیندولم به‌طور معین از فصل چهار تا آخر کتاب، اغلب بحث‌ها و موضوعات را با استفاده مفصل از داده‌های نمونه آثار مردم‌نگارانه پیش می‌برد. این امر باعث می‌شود تا

نکات نظری لخت گوشت و خون بگیرند. نویسنده تلاش کرده تا هیچ‌یک از آثار مردم‌نگارانه برجسته در مردم‌شناسی روان‌شناختی را از قلم نیندازد. این کاری سخت و سترگ است که بتوان داده‌های اصلی کتاب‌هایی را که براساس پژوهش میدانی نوشته شده‌اند در دو یا چند صفحه خلاصه کرد. البته درست هم همین بود که حجم اصلی یک کتاب مردم‌شناختی با داده‌های مفصلی از تحقیقات میدانی پر شود. بنابراین، کتاب هویت و فرهنگ یک کتاب نظری صرف نیست، بلکه مملو از گزارش‌هایی از زندگی واقعی مردمانی مختلف در سراسر جهان است و این ویژگی کتاب را هرچه خواندنی‌تر می‌کند و تجربه‌اش را لذت‌بخش‌تر.

۶. کتاب لیندولم فقط کتابی درباره یک شاخه معین از مردم‌شناسی نیست، بلکه درباره خود مردم‌شناسی هم هست. نویسنده در بسیاری از موارد، بحث‌های مربوط به شاخه مردم‌شناسی روان‌شناختی را در زمینه گسترده‌تری قرار می‌دهد. این زمینه اتفاق‌های مهم در اجتماع علمی مردم‌شناسی است، مانند انتقال رالف لیتون به دانشگاه کلمبیا و ضعیف‌شدن جایگاه روث بندیکت یا پرخاش‌گری دپارتمان‌های علمی به مکتب فرهنگ و شخصیت و سبک کاری مارگارت مید.

۷. استفاده نویسنده از تصویرها مزیت دیگری است که باعث می‌شود خواننده گاه‌به‌گاه در لابه‌لای کلمه‌ها عکس هم ببیند. به‌طور خاص، عکس‌هایی که لیندولم برای نشان‌دادن حالت‌های چهره، بدن، و نیز عواطف از جوامع گوناگون انتخاب کرده است فهم مطالب را بهتر می‌کند.

۸. قسمت منابع فصول، روی هم‌رفته، فهرست منابعی را تشکیل می‌دهد که می‌تواند هر فرد علاقه‌مند به شاخه مردم‌شناسی روان‌شناختی را از رجوع به کتاب‌خانه‌ها یا گشتن دربین انبوهی از آثار بی‌نیاز کند. منبع‌نویسی لیندولم بسیار دقیق است و گاه توضیحاتی نیز درباره برخی از آثار می‌دهد. لیندولم نه تنها منابع مهم مردم‌شناسی روان‌شناختی را فهرست کرده، بلکه در موارد متعدد، آثار انتقادی به این منابع را نیز ذکر می‌کند و خواننده را در کسب بینش انتقادی یاری می‌کند.

۹. کتاب اساساً درباره موضوعات معین ملموس است و مهم‌تر از آن، از طریق گزارش‌های مردم‌نگارانه از زندگی مردمانی معین، بحث‌های نظری را کاربردی می‌کند. علاوه‌براین، راه‌برد عمومی در سراسر کتاب، به‌ویژه دو فصل انتهایی کتاب، دو موضوع تجربی یعنی عشق رمانتیک (Lindholm 2007: 591-640) و تجربه آمریکایی‌بودن

(ibid.: 651-700) را به‌عنوان نمونه‌کار می‌آورد تا به خوانندگان نشان دهد که مطالب نظری کتاب چگونه می‌توانند عملیاتی شوند.

۱۰. برخلاف بسیاری از آثار مردم‌شناختی که تمرکز اصلی خود را بر «دیگری» به‌معنای مردمان غیرغربی یا مردمان خارج از جهان اروپایی — آمریکایی می‌گذارند، لیندولم در دو فصل از کتاب (فصول دوم و سوم) به درک جهان فرهنگی و اندیشه غرب از خود می‌پردازد. این امر سطحی دیگر از مقایسه را بین روان‌شناسی‌های این دو جامعه میسر می‌سازد.

نقاط ضعف محتوایی کتاب نسبت به نقاط قوت آن ناچیز است. برخی از آن‌ها از این قرارند:

الف. مردم‌شناسی براساس هدف بلندپروازانه خود، که کشف تفاوت‌ها و شباهت‌ها در میان جماعت‌های مختلف نوع بشر است، همواره دو روش‌شناسی مطالعه موردی و تحلیل تطبیقی را هم‌زمان به‌کار می‌برد. مطالعه موردی در یک مردم‌نگاری، که اساساً حاصل پژوهش میدانی خود محقق است، و تحلیل تطبیقی از خلال مقایسه چند مردم‌نگاری به‌ثمر می‌رسد. لیندولم هم دقیقاً از همین منطق در سراسر کتاب بهره می‌برد، اما درحالی‌که مثال‌های بسیار درخشانی از جوامع غیرغربی می‌زند، وقتی به جوامع غربی می‌رسد عمده نمونه‌ها از جامعه آمریکایی است. حتی فصل آخر کتاب به‌طور کامل به بررسی موضوع هویت در آمریکا اختصاص یافته است؛ گویی که کلیت غرب در قالب یک فرهنگ و آن‌هم در قامت آمریکا درآمده است. جای آن بود که به نقاط دیگری که تحت‌سیطره فرهنگ مدرن قرار گرفته‌اند بیش‌تر از این پرداخته شود. کلیشه ذهنی لیندولم هم مانند بسیاری از مردم‌شناس‌ها آن است که فرهنگ و جامعه مدرن امری یک‌دست است. نویسنده می‌توانست به‌طور خاص به تمایزهای درون جوامع مدرن در فصل دوازدهم «عشق و فرهنگ» و عشق رمانتیک به‌عنوان عاطفه‌ای پردازد که تصور می‌شود مخصوص غرب بوده است.

ب. یکی از مهم‌ترین جریان‌های نظری در سراسر کتاب روان‌کاوی است. لیندولم به‌خوبی در رویکرد تلفیقی خود از تنش‌های درون‌روان و روان‌های فردی برای فهم صورت‌بندی‌های فرهنگی استفاده می‌کند، اما لازم بود که نویسنده به‌طور خاص در فصل پنجم، یعنی «روان‌کاوی فرهنگ»، با در نظر گرفتن خوانندگان به‌عنوان افرادی مبتدی، اصول و روش‌های روان‌کاوی فرویدی، نوافرویدی، و پسا‌فرویدی را شرح دهد. مثلاً خواننده به‌یک‌باره با مفهوم انتقال بدون هیچ توضیحی مواجه می‌شود. هم‌چنین، ساختار

نهاد - خویشتن - فراخویشتن، سازوکارهای دفاعی، و اروس و تاناتوس همگی مفاهیم تخصصی روان‌کاوی‌اند که فهم بحث‌ها را برای کسانی که از قبل مطالعاتی در این زمینه نداشته‌اند، دشوار می‌کند. شتاب‌زدگی موجود در بحث‌های روان‌کاوی به دقت نظرهای لیندولم آسیب زده است.

۵. نتیجه‌گیری

آرمان نظری کتاب فرهنگ و هویت آن بود که بتواند سه انگاره روان‌شناختی، مردم‌شناختی، و جامعه‌شناختی را ترکیب کند. لیندولم با آوردن مثال‌هایی مردم‌نگارانه از سراسر جهان و برکشیدن عناصری از سه سطح روان‌های فردی، ارزش‌های فرهنگی، و سازمان جمعی دست به این تهور نظری زده است. چنان‌که از شواهد موجود در متن برمی‌آید، لیندولم توانسته است با پیچیدگی لازم برای چنین تحلیلی، از عهده این کار برآید و همین امر اهمیت و جایگاه ممتاز کتاب را در متون انگلیسی مربوط به مردم‌شناسی روان‌شناختی نشان می‌دهد.

کتاب فرهنگ و هویت نخستین کتاب و منبع درسی در زبان فارسی در حوزه بسیار مهم مردم‌شناسی روان‌شناختی است. ادبیات رشته مردم‌شناسی در ایران فاقد این حوزه بود و اکنون دانشجویان و محققان برای مسلح شدن به دیدگاه‌های نظری و اطلاع از پژوهش‌های میدانی انجام‌گرفته در این حوزه به منبعی قوی دست‌رسی دارند. چارلز لیندولم که در این اثر تلاش کرده است جامعیت در رویکرد نظری و مثال‌ها را حفظ کند، متنی ارزش‌مند برای راه‌نمایی تحقیق‌های مردم‌شناختی روان‌شناختی آفریده است. از این جهت، کتاب فرهنگ و هویت منبع تخصصی کاملاً کاربردی‌ای برای مخاطبان متخصص است. باوجوداین، کتاب مخاطبانی فراترتر از دانشگاهیان را نیز می‌تواند در بر بگیرد، آن‌جاکه گزارش‌های مردم‌نگارانه از فرهنگ‌ها و جوامع متنوعی از سراسر جهان درباره موضوعاتی چون عاطفه یا عشق به میان می‌آید. از این نظر، امکان تأمل خوانندگان غیرتخصصی برسر انسانیت مشترک یا متفاوتان پدید می‌آید.

کتاب‌نامه

لیندولم، چارلز (۱۳۹۴)، فرهنگ و هویت: تاریخ، نظریه و کاربرد انسان‌شناسی روان‌شناختی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.

- Beatty, Andrew (2017), "Psychological Anthropology: An Awkward Hybrid? in: *The Routledge Companion to Contemporary Anthropology*, Simon Coleman, Susan B Hyatt, and Ann Kingsolver (eds.), London and New York: Routledge.
- Beatty, Andrew (2019), "Psychological Anthropology", *Oxford Bibliography*.
- Bock, Philip. (1988), *Rethinking Psychological Anthropology*, New York: Freeman.
- Bourguignon, Erika (1979), *Psychological Anthropology: An Introduction to Human Nature and Cultural Difference*, New York: Holt.
- Casey, Conerly and Robert Edgerton (eds.) (2005), *A Companion to Psychological Anthropology: Modernity and Social Change*, Oxford, England: Blackwell Publishing.
- Eller, Jack D. (2018), *Psychological Anthropology for the 21st Century*, Routledge.
- Hsu, Francis (ed.) (1961), *Psychological Anthropology: Approaches to Culture and Personality*, Chicago, IL: Dorsey.
- Levine, Robert A. (ed.) (2010), *Psychological Anthropology: A Reader on Self in Culture*, Wiley-Blackwell.
- Lindholm, Charles (2007), *Culture and Identity: The History, Theory, and Practice of Psychological Anthropology*, Oxford: Oneworld Publications.
- Schwartz, Theodore et al. (eds.) (1993), *New Directions in Psychological Anthropology*, Cambridge: University of Cambridge University.
- Spindler, George (ed.) (1978), *The Making of Psychological Anthropology*, Berkeley: University of California Press.

